

نهادهای راهنمای فهم قرآن (۲)

علی اکبر رشاد*

چکیده:

«نهادهای راهنمای فهم قرآن» به اصول پیش‌انگاشته‌ای اطلاق می‌شود که بدون درک و لحاظ لوازم مترتب بر آنها، فهم صائب و جامع وحی نامه‌ی الهی میسر نمی‌گردد. مؤلف معتقد است نهادهای فهم قرآن، از مهم‌ترین فصول فلسفه‌ی معرفت‌تفسیری و مبانی کلامی تفسیر است. وحيانيت، هدايت مالي، حکيمانگي، فطرت نموني آموزه‌ها و عقلايي بودن زبان قرآن، امهات نهادهاي فهم كتاب الهي است و اصولي چون جامعيت و شمول، انسجام دروني، سامانمندی بروني، ترابط و تعامل روشمند کلام الهي با سنت قولی و فعلی معصومان، حتی زبان قرآن، از نهادهاي پنجگانه بالا قابل اصطیاد است. در شماره پیشین مجله، سه نهاد وحيانيت متن و محتوي، هدايت مالي آموزه‌ها و عقلايي بودن ساخت عمومي زبان قرآن، مورد بررسی قرار گرفت، اکنون دو نهاد حکيمانگي و فطرت نموني تقدیم خوانندگان فرهیخته می‌شود.

واژگان کلیدی: تفسیر، فهم قرآن، فلسفه تفسیر، نهادهای راهنمای فهم، مبانی کلامی

تفسیر، فطرت نموني، حکيمانگي، انسجام دروني، سامانمندی بروني، غایت‌مندی و سنجش فهم.

* عضو هیأت علمی و رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ دریافت: ۸۲/۱۲/۲ تاریخ تأیید: ۸۳/۱/۱۷.

نهادهای فهم قرآن، از مهم‌ترین فصول فلسفه معرفت تفسیری و مبانی کلامی تفسیر است. در بیست و نهمین شماره مجله، سه نهاد حیانت متن و محتوی، هدایت مآلی آموزه‌ها و عقلایی بودن ساخت عمومی زبان قرآن، مورد بررسی قرار گرفت، اکنون دو نهاد حکیمانگی و فطرت نمونی تقدیم خوانندگان فرهیخته می‌شود.

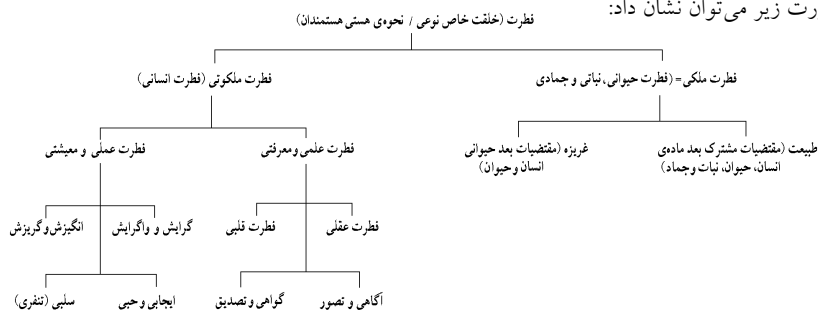
نهاد چهارم - فطرت نمونی آموزه‌های قرآن

أ. تحلیل فطرت نمونی قرآن

به دلالت آیه ۳۰ سوره روم (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (پس روی خود را به سوی دین یکتاپرستی فرادار در حالی که از هر کیش باطل روی برتافته و حق‌گرای باشی، همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدای را دگرگونی نیست ...) فطرت ملکوتی، دست کم دارای ویژگی‌های زیر است:^۱

۱. منسوب به حق تعالی است، پس هویت «من عنداللهی» و قدسی دارد. (فِطْرَةَ اللَّهِ...)
۲. پایه خلقت آدمیان است، بشر بدان نمط و نسق آفریده شده، به تعبیر دیگر فطرت نحوه هستی آدمی است. (...الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)
۳. حیات و هستی «همه انسان‌ها» بدان سرشته است و ذات آدمی بر آن اساس پدید آمده است، پس همگانی است و فرا اقلیمی و فرا اقوامی است (فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)
۴. تبدیل‌ناپذیر است، پس فراتاریخی است (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)

^۱ فطرت بالمعنی الاعم به اقسام گوناگونی قابل تقسیم است، این‌جا مراد ما از فطرت، فطرت ملکوتی است که مرتبه برتر آن متعلق به انسان می‌باشد، فطرت ملکوتی نیز به اقسام مختلف تقسیم می‌شود، تقسیمات کلی فطرت را به صورت زیر می‌توان نشان داد:



مراد از فطری بودن آموزه‌های قرآن نیز سازگاری آن با ذات و فطرت آدمیان است. یعنی تعالیم قرآنی همچون فطرت انسان فرازمانی و فرامکانی است و برای همه اقوام و اقلیم نازل گشته و آلوده و آمیخته به خصائل و خصائص بومی و قومی ظرف نزول خود نیست. امهات گزاره‌های بینشی (معرفت‌شناسی و جهان‌شناسی) به صرافت طبع آدمی قابل ادراک است، همچنین طبع سلیم آموزه‌های کنشی و منشی آن (احکام و اخلاق) پذیراست و نفس بشر به بایداهای ارزش‌های قرآنی گرایش دارد و از نبایدها و نشاید‌های آن گریزان است؛ همچنین تعالیم الهی قرآن، بی بدیل است و جایگزین‌پذیر نیست.

ب. اثبات فطرت نمونی آموزه‌های قرآن

برای اثبات فطرت نمونی تعالیم قرآنی و شریعت الهی به دلایل بسیاری می‌توان تمسک جست که این مختصر مجال درج همه آنها نیست، از باب نمونه تنها به برخی از آنها در زیر اشاره می‌کنیم:

یک) در آیه ۳۰ سوره ۳۰ بر فطری بودن آموزه‌های دینی تصریح و تاکید شده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...

در برخی احادیث مانند آنچه زراره از امام باقر(ع) در ذیل آیه «حنفاء لله غیرمشکین به» روایت کرده، حنیفیت به فطرت معنی شده است (الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (الکافی، ج ۲، ص ۳) همچنین در خبر دیگری در تفسیر آیه‌ی فوق فرموده‌اند: فَطَرَهُمْ عَلَى مَعْرِفَةِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ وَكُلُوا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا إِذَا سُئِلُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَزَقَهُمْ. (المحاسن: ج ۱، صص ۳۷۵ و ۸۲۵) روایت دوم دال بر آن است که اگر بشر مفسود به توحید نمی‌بود و فطرت و شریعت بر هم منطبق نبودند، ادراک ربوبیت الهی و علم به رازقیت او برای بشر میسر نبود.

دو) لازمه حکمت و عدالت الهی و مقتضای رحمت رحمانی، فطرت نمونی آموزه‌های

دینی است، زیرا:

۱. انسان دارای سرشت و خصائل ذاتی مشخصی است،

۲. در صورت عدم تطابق و تلائم تشریح الهی (تشریح به معنی عام آن که شامل گزاره‌های حوزه حکمت نظری دین نیز بشود) با تکوین آدمی، اعتقاد و التزام به دین، غیرمطبوع بلکه غیرمقدور می‌بود، این، هم برخلاف حکمت بالغه الهی و هم برخلاف رحمت واسعه اوست و به طریق اولی، مخالف عدالت حق متعالی نیز خواهد بود؛ پس تعالیم الهی باید فطرت نمون باشد.

سه) مقتضای دعوت و رسالت فرا اقلیمی و فرا تاریخی اسلام، فطرت نمونی است؛ توضیح این که:

۱. به دلالت آیات زیر، گستره رسالت قرآن و قلمرو دعوت پیامبر(ص) جهانی و جاودانی است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ (و تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم ...) (سبأ (۳۴): ۲۸)
نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ (که بیم‌دهنده آدمیان است) (المدثر (۷۲): ۳۶)

إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (آن قرآن) جز یادآوری برای جهانیان نیست) (یوسف (۱۲): ۱۰۴)

۲. اگر آموزه‌های قرآنی، مختص و محدود به عصر و مصری خاص باشد، خلاف مدعای

فوق لازم می‌آید؛

پس تعالیم قرآن جملگی باید فطری باشد تا بتواند صفت جهانی و جاودانی بودن را احراز کند.

چهار) قرآن رسالت رسول و غایت نزول خود را تذکر و تجدید عهد الستی و در حقیقت

احیای میثاق ازلی الهی می‌داند:

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (نه چنین است) (المدثر (۷۴): ۵۴ و عبس (۸۰): ۱۱)

وَقَدْ يَسْرِنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ هَلْ مِنْ مُدَّكَّرٍ (و همانا قرآن را برای یادآوری و پندگرفتن آسان ساختیم، پس

آیا یادآورنده و پندگیرنده‌ای هست) (القمر (۵۴): ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰)

در آیات بسیاری قرآن خود را «ذکر»، «ذکری»، و «تذکره» نامیده است؛ مانند:

آل عمران (۳): ۵۸؛ الحجر (۱۵): ۶ و ۹؛ النحل (۱۶): ۴۴؛ الانبیاء (۲۱): ۵۰؛ طه (۲۰): ۳۰؛ یس

(۳۶): ۶۹؛ ص (۳۸): ۸ و ۸۷؛ فصلت (۴۱): ۴۱؛ القلم (۶۸): ۵۱ و ۵۲؛ الحاقه (۶۹): ۴۸؛ المزمل

(۷۳): ۱۹؛ المدثر (۷۴): ۴۹؛ الانسان (۷۶): ۲۹؛ التکویر (۲۷): ۸۱.

پنج) قرآن کریم، (به زبان انبیا) گاه فطرت آدمیان را مورد خطاب و سؤال قرار می‌دهد تا

آنان با رجوع به وجدان خویش، به حقائق دینی اذعان کنند. مانند آیه ۱۰ سوره ابراهیم: ۱۴:

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ (در سوره لقمان: ۲۵ و سوره الزمر: ۳۸ نیز آمده: وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ

مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ (اگر پرسیدشان چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ حتماً

می‌گویند: خدا) این‌گونه آیات فراوان است و قرآن بدین شیوه، فطری بودن امهات تعالیم دینی

و قرآنی را گوشزد می‌کند.

ج. برآیند فطرت نمونی قرآن

بر اصل «فطرت نمون بودن تعالیم قرآنی»، آثاری مترتب است که اجمال آن به شرح زیر

قابل تبیین است:

۱. از آن جا که فطرت، دارای دو کارکرد کلان است: کارکرد ادراکی و کارکرد تحریکی؛

فطرت آدمی، هم در قلمرو حکمت نظری، هم در قلمرو حکمت عملی، می‌تواند یاری‌رسان معرفت و معیشت او باشد، درک پاره‌ای از آموزه‌های دینی و فهم‌بخشی از معارف قرآنی از رهگذر الهام از فطرت و به مدد «اصل انطباق شریعت با فطرت» قابل دسترس گردد.

۲. کما این که فطرت چونان یک سنجه می‌تواند در سنجش و بازشناخت صحت و سقم فهم از دین، و آسیب‌شناسی معرفت حاصل از کاوش در متون دینی به کار رود، و اگر آن چه از متون دینی فراچنگ آمده است، به ویژه در حوزه حکمت عملی، با فطرت سلیم آدمی تنافر داشته باشد، باید مورد بازنگری قرار گیرد، زیرا تنافر معرفت حاصل از دین و عدم تلائم یافته‌ها با فطرت، می‌تواند نشانه خطا بودن استنباط باشد. البته اذعان داریم که کارکردهای مورد اشاره باید قاعده‌مند و مضبوط گردد.

۳. نکته دیگری که (از حیث شروط و شرایط مفسر متن)، در خور ذکر است این است که مفسران نیز در مواجهه با کلام الهی، باید کوشش کنند از مدار فطرت بیرون نروند، حداقل امکان ضمن تاکید بر تمحض و صرافت ادراک، با ذهنی غیرمشوب به سراغ متون مقدس بروند، تا مگر معارف زلال را بی‌شائبه از سرچشمه وحی اخذ توانند کرد.

۴. حکمت الهی اقتضا می‌کند حق تعالی در مقام بیان مرادات خود از زبان دور از طبع و غیرمتعارف و (غیرقابل فهم) بهره نگیرد، بلکه به همان سبک و سیاقی با بشر سخن بگوید که انسانها به طور طبیعی بدان شیوه با هم محاوره می‌کنند؛ از این رو زبان قرآن باید از ساختاری شبه طبیعی و نزدیک به فطرت انسان برخوردار باشد، و قهراً در تحلیل زبان متون دینی و فهم آن، باید به ساخت سازگار با فطرت و طبیعت و متناسب با خصائل ذاتی آدمی توجه شود.^۱

نهاد پنجم - حکیمانگی و معقولیت قرآن

أ. تحلیل نهاد حکیمانگی

حکیمانگی قرآن، پنجمین نهاد راهنمای فهم وحی‌نامه الهی است؛ برای تحلیل این نهاد، نخست به طور گذرا به مفهوم و کاربردهای ماده عقل و حکمت در لغت اشاره می‌کنیم:

^۱ در ذیل نهاد «هویت‌عقلایی ساخت عمومی زبان قرآن» درباره‌ی خصوصیات زبان قرآن توضیح کافی داده‌ایم.

عقل، مقابل جهل، و «معقول» به معنی چیزی است که فهم می‌شود؛ می‌گویند: عَقَلْتُ الْبَعِيرَ عَقْلًا، یعنی پای شتر را با عِقَال (طناب) بستم؛ برگزیده و برترین هر چیزی را «عقیله» می‌گویند؛ عقل، به معنی حصن و حبس نیز می‌باشد (الخلیل ابن احمد، ۱۴۱۴ ق: ج ۱) عقل، بازدارنده از کلام و کردار زشت است؛ «انسان عَقُول» به شخص خوش‌فهم و پرخرد گویند، «دیه» را عقل تعبیر می‌کنند چون از ادامه خونریزی بازمی‌دارد (ابن فارس، ۱۳۸۹ ق: ج ۴) یا این که چون قاتل، شترها را جمع کرده و به آستانه اولیای مقتول می‌برد که بابت خون‌بها تسلیم‌آنان کند، دیه را عقل نامیده‌اند. (ابن اثیر، ۱۹۶۳ م: ج ۳)

گفته می‌شود: وَ مَا فَعَلْتُ مُنْذُ عَقَلْتُ، وَ عَقَلَ فُلَانٌ بَعْدَ الصَّبَا، یعنی خطایی را که در آن بود باز شناخت؛ نیز می‌گویند: فُلَانٌ مَعْقَلٌ قَوْمِهِ، یعنی او ملجأ قوم خویش است، قومش بدو التجا می‌کنند؛ دُرُّ رَا عَقِيلَةُ الْبَحْرِ گویند. (الزمخشری، بی تا: ج ۱)

عقل به معنی حِجْر و نُهْي و ضِدُّ حُكْم است؛ عاقل به کسی گویند که نفس خود را از هواهای نفسانی بازمی‌دارد؛ عقل از «قَدْ أُعْتِقِلَ لِسَانُهُ» که درباره شخصی که دچار لکنت زبان شده و از سخن گفتن بازمی‌ماند گفته می‌شود، گرفته شده؛ عقل به معنی فهم، و «تمییز» است که انسان را از دیگر حیوانات جدا می‌سازد، طناب و پای‌بست را که زانوی شتر بدان بندند عِقَال گویند. (ابن منظور، ۱۴۱۶ ق: ج ۱۲)^۱

اما حکمت، ح و کاف و میم، به معنی منع است، ریشه آن حُكْم است و از آن جهت حُكْم را حُكْم گفته‌اند که موجب منع از ستم می‌شود؛ به لگام یا دهنه مَرَكَب نیز «حَكْمَةُ الدَّابَّة» گویند، زیرا مهار می‌کند چارپا را؛ حکمت نیز بدین قیاس بازدارنده از جهل است وقتی می‌گویی: حَكَمْتُ فُلَانًا تَحْكِيمًا، بدین معناست که او را از کاری که می‌خواست باز داشته‌ای. (ابن فارس،

^۱ به دلیل جامعیت نسبی متن خلاصه آن‌چه را که درباره مادهی عقل در لسان‌العرب آمده در زیر می‌آوریم:
العقل: الحِجْرُ وَ النُّهْيُ ضِدُّ الحُكْمِ، وَ الْجَمْعُ عَقُولٌ...؛ ابن الانباری: رجل عاقل و هو الجامع لأمره و رأيه، ماخوذ من عَقَلْتُ البعید إذا جمعت قوائمه. و قيل: العاقل الذي يحبس نفسه و يرُدُّها عن هواها، أخذ من قولهم قد أُعْتِقِلَ لِسَانُهُ إذا حُبِسَ وَ مُنِعَ الكَلَامُ...، والعقل: التثبُّتُ في الامور... و سُمِّيَ العقلُ عَقْلًا لِأَنَّهُ يَعْقِلُ صَاحِبُهُ عَنِ التَّوَرُّطِ فِي المَهَالِكِ أَيْ يَحْبِسُهُ، و قيل: العقلُ هو لِتَمْيِيزِ الَّذِي بِهِ يَتَمَيَّزُ الْإِنْسَانُ مِنَ سَائِرِ الْحَيَوَانَ... وَ عَقَلَ الشَّيْءُ يَعْقِلُهُ عَقْلًا: فِهْمَهُ... وَ أُعْتِقِلَ: حُبِسَ...، وَ فِي الْحَدِيثِ: الْقُرْآنُ كَالْبَابِ الْمُعَقَّلَةِ أَيْ الْمُسَدَّدَةِ بِالْعِقَالِ...، وَ الْعِقَالُ: الرِّبَاطُ الَّذِي يُعْقَلُ بِهِ...، وَ كُلُّ عَقْلٍ رَفَعٌ... وَ الْمَعْقَلَةُ: الدِّيَةُ (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، مادهی عقل).

همان: ج ۲) «رَجُلٌ مُحَكَّمٌ» به مرد کارآزموده گویند؛ «الصَّمْتُ حُكْمٌ» یعنی حِكْمَةٌ (سکوت حکمت است)؛ أَحْكَمْتُهُ التَّجَارِبُ: یعنی تجربه‌ها او را حکیم بار آورده است؛ فَصِيدَةٌ حَكِيمَةٌ یعنی ذات حِكْمَةٌ (الزمخشری، همان: ج ۱)

الحَكْمُ والحَكِيمُ، معادل «حاکم» به معنی قاضی است. حکیم بر وزن فَعِيل به معنی فاعِل است. یا کسی است که کار به اِتقان و اِحکام کند پس فَعِيل به معنی مُفْعِل (مُحَكِّم) به کار رفته است؛ برخی گفته‌اند: الحَكِيم به معنی ذُو الحِكْمَةِ است؛ و حکمت عبارت است از معرفت به بهترین چیزها با برترین دانش‌ها. توصیف قرآن به «الذِّكْرُ الحَكِيمُ» بدین معناست که له و علیه آدمی حکم می‌کند؛ یا او مُحَكَّم است که اختلاف و اضطراب در آن نیست، پس وزن فَعِيل این جا به معنی مُفْعِل (مُحَكِّم) به کار رفته (ابن منظور، همان: ج ۱۱)؛ الحَكْمُ به معنی علم و فقه و قضاوت و عدل به کار رفته است؛ به قاضی، حاکم گفته می‌شود زیرا مانع ستم می‌گردد. حکمه به معنی قدر و منزلت نیز می‌باشد؛ در حدیث آمده است حَكْمٌ الیَتِيمِ کَمَا تُحَكِّمُ وَ لَدَکَ: یعنی یتیم را از فساد بازدار چنان‌که فرزند خویش را (ابن الاثیر، همان: ج ۱)

حکمت به معنی عدل و علم و حلم و نبوت است و نیز آنچه مانع جهل باشد یا هر سخن که مطابق حق باشد، صواب و سداد (الخوری الشرتونی، ۱۴۰۳ ق: ج ۱)

^۱ برای استفاده بیشتر، نص گزیده‌ی آنچه را درباره‌ی ماده‌ی حکم نیز در لسان العرب آمده در زیر درج می‌کنیم: «حکم: الله - سبحانه و تعالی - أَحْكَمُ الحاکمین، و هو الحَکِيمُ له الحُکْم - سبحانه و تعالی - قال اللیث: الحَکْمُ اللهُ - تعالی - الأزهری: من صفات الله الحَکْمُ و الحَکِيمُ و الحاکِمُ و معانی هذه الأسماء مُتقاربةٌ، و الله اعلم بما اراد بها و علینا الایمان بانها من اسمائه. ابن الاثیر: فی اسماء الله - تعالی - الحَکْمُ و الحَکِيمُ و هما بمعنی الحاکِمِ وَ هُو القاضی فهو فَعِيل بمعنی فاعِل، أَوْ هُو الَّذی يُحکِمُ الأشیاء وَ یُتَقَنُّهَا فهو فَعِيل بمعنی مُفْعِل. و قیل: الحَکِيمُ ذُو الحِکْمَةِ، و الحِکْمَةُ عبارةٌ عن معرفة أفضل الأشیاء بأفضل العلوم. و یقال لَمَنْ یُحسِن دِقَاتِق الصَّنَاعَاتِ وَ یُتَقَنُّهَا: حَکِيمٌ... الجوهری: الحَکْمُ الحِکْمَةُ مِنَ العِلْمِ و الحَکِيمُ العالِمُ وَ صَاحِبُ الحِکْمَةِ... وَ فی الحدیث فی صفة القرآن: وَ هُو الذِّکْرُ الحَکِيمُ، ای الحاکم لَکَم و عَلَکِیم أَوْ هُو الحُکْمُ الَّذی لا اختلافَ فیهِ وَ لا اضطرابَ، فَعِيل بمعنی مُفْعِل، أَحکِمَ فهُم مُحکَّمٌ... و العرب بقول: حَکَمْتُ وَ أَحکَمْتُ وَ حَکَمْتُ بمعنی مَنَعْتُ وَ رَدَدْتُ، وَ مِنْ هَذَا قیلَ لِلحاکِمِ بَیْنَ النَّاسِ حاکِمٌ، لِأَنَّهُ یَمْنَعُ الظَّالِمَ مِنَ الظُّلْمِ. قال: الأَصمعی: أَصْلُ الحُکْمَةِ رَدُّ الرَّجُلِ عَنِ الظُّلْمِ. قال: وَ مِنْهُ سُمِّیتْ حَکْمَةُ اللِّجَامِ لِأَنَّهَا تَرُدُّ الدَّابَّةَ. الأزهری: وقوله - تعالی -: «کتابٌ أَحکَمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَکِیمٍ خَبِیرٍ» فان فی التفسیر جاء: أَحکمت آیاتُهُ بِالامرِ وَ النَّهیِ وَ الحلالِ وَ الحرامِ ثُمَّ فَصَّلَتْ بِالوعدِ وَ الوعیدِ، قال: وَ المعنی - وَ اللهُ أَعْلَمُ - أَنَّ آیاتِهِ أَحکَمَتْ وَ فَصَّلَتْ بِجَمیعِ ما یحتاج الیه مِنَ الدَّلالةِ عَلَى توحیدِ اللهِ وَ تَنبِیةِ نُبوءِ الأنبیاءِ وَ شرایعِ الأَسْلامِ، وَ الدَّلِیلِ عَلَى ذَلِکَ قَوْلُ اللهِ - عز و جل - ما فَرَطْنَا فی الکِتابِ مِنْ شَیْءٍ؛ وَ قال بعضهم فی قولِ اللهِ - تعالی -: الر تِلْکَ آیاتُ الکِتابِ الحَکِیمِ، أَنَّهُ فَعِيلٌ بِمعنی مُفْعِل و اِستدلالٌ بقوله - عز و جل - الر کتابٌ أَحکَمَتْ آیاتُهُ... قال الأزهری: وَ هذا - ان شاء اللهُ - کَمَا قیلَ وَ القرآنُ یُوضِحُ بَعْضُهُ بَعْضاً (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲)

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: ماده «عقل» به معانی فهم، مقابل جهل، ضد حماقت، حصن و حبس، حجر و نُهی، بازدارندگی، گرانبها، تمییز و... به کار رفته و «حکمت» نیز به معانی علم، فقه، معرفت، بازدارنده از جهل، نبوت، قضاوت، عدل، مهار، مهارت، اتقان و استواری، بدور از اختلاف و اضطراب، قدر و منزلت، مطابق حق، صواب و سداد و... استعمال شده است. این دو واژه در اکثر معانی مشترکند.

عقل به دو قسم نظری و عملی تقسیم و از حوزه و حاصل کار آن دو نیز به حکمت نظری و حکمت عملی تعبیر می‌شود؛

در شأن و هویت عقل نظری و عقل عملی میان متفکران مسلمان دو دیدگاه رایج است:

۱. گروهی عقل نظری و عقل عملی، هر دو را مبدأ ادراک می‌دانند جز این که متعلق اولی را حقایق غیرمقدور (که شأن آنها عمل نیست)، و متعلق دومی (عقل عملی) را حقایق مقدور می‌انگارند؛ از نظر اینان تشخیص بود و نبود در قلمرو عقل نظری است و تشخیص حسن و قبح و باید و نباید برعهده عقل عملی است (ر،ک: سهروردی، ۱۳۷۲: ص ۱۹۶)

۲. برخی دیگر بر این باورند که واژه عقل در دو تعبیر، مشترک لفظی است، زیرا یکی مبدأ ادراک و دیگری منشا حرکت است. (ر،ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵: النمط الثالث، ج ۲، ص ۳۵۲)

از نظر ایشان آن چه به ادراک و فهم انسان بازمی‌گردد، اعم از آن که موضوع و متعلق آن خارج از حوزه اراده انسانی باشد و یا آن که در ظرف اراده انسان تحقق پیدا کند در محدوده عقل نظری می‌باشد و آن چه به جناح عملی انسان بازگشت می‌نماید مربوط به عقل عملی است. (جوادی آملی، ۱۴۱۷ ق: ج ۱، ص ۱۵۳)

با توجه به آنچه گذشت مراد ما از حکیمانگی و معقولیت در باب قرآن آن است که وحی‌نامه الهی از هر حیث منطبق برمنطق است و متلائم و متناسب با حکمت و عقل. از نظر درون و برون، نیز متن و محتوی، هرگز با عقل که حجت دیگر باری‌تعالی است در تهاافت و تعارض نیست.

ب. اثبات نهاد حکیمانگی

حکیمانه بودن قرآن و آموزه‌های دینی به ادله و اشکال مختلف قابل اثبات است ما این‌جا

به ذکر شواهد قرآنی این مدعا اکتفا می‌کنیم؛

در قرآن نیز شواهد بی‌شماری حکیمانگی و عقلا نیت را اثبات و تأیید می‌کند، به جهت

رعایت اختصار تنها به ذکر نمونه‌هایی از آیات قرآنی را ذکر می‌کنیم:

یک: حکیم از امهات صفات فعلیهی حق تعالی است و مانند سایر صفات فعلی، به صفات

ذات بازمی‌گردد، مبدأ قرآن و مُنزل آیات، بارها به صفت حکمت توصیف شده است:

الرَّكِبُ الْأَحْكَمُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (الف، لام، را. این) کتابی است که آیت‌های آن از نزد دانایی با حکمت و آگاه و استوار و پایدار گشته - که به کتابی دیگر منسوخ نشود - و آنگاه به تفضیل بیان شده است) (هود (۱۱): ۱)

... وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (و خدا آیات را برای شما روشن بیان می‌کند، و خداوند دانا و باحکمت است) (النور (۱۸): ۲۴ و ۵۸ و ۵۹)

وَ أَنْكَرَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (و هر آینه تو این قرآن را از نزد استوارکاری دانا فرا می‌گیری) (النمل (۶): ۲۷)

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (باطل - کاهش و افزایش و نادرستی - از پیش آن و از پس آن - در حال و آینده - بدان راه نیابد، فرو فرستاده‌ای است از سوی خدای) با حکمت و ستوده) (فصلت (۴۱): ۴۲)

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (فرو فرستادن این کتاب از نزد خدای توانای بی‌همتا و دانای با حکمت است. فرو فرستادن این کتاب از سوی خدای توانای بی‌همتا و دانای باحکمت است) (الجاثیه (۴۵): ۲ و الاحقاف (۴۶): ۲)

قول و فعل حکیم، لاجرم حکیمانه است و آلاً چگونه می‌توان آن‌کسی را که کلام و کردارش حکمت‌نمون نیست حکیم نامید؟

دو: بارها «کتاب» و قرآن که مدرک اول دین است با «حکمت» قرین هم افتاده است، منشأ

هر دو، ساحت سبحانی قلمداد شده است:

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ يَعِظُكُمْ بِهِ... (و آنچه را از کتاب و حکمت بر شما فرو فرستاده است که شما را بدان پندمی‌دهد ...) (البقره (۲): ۲۳۱)

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (همانا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ایشان را فرمانروایی بزرگ بخشیدیم) (النساء (۴): ۵۴)

وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (و خدا کتاب و حکمت بر تو فرو فرستاد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا - لطف و نعمت ویژه او - بر تو بزرگ است) (النساء (۴): ۱۱۳)

و هر که را خواهد حکمت می‌بخشد و هر آن‌کو را که حکمت داده شود خیر کثیر داده شده است:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا (حکمت را به هر که خواهد می‌دهد، و

هر که را حکمت دهند برستی او را نیکبهای بسیار داده‌اند؛ و جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند (البقره (۲): ۲۶۹)

اصولاً در منظر قرآن حکمت، از سوی خدا آمده است و حیانی است. ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنَ الْحِكْمَةِ (این از آن حکمت است که پروردگارت به تو وحی کرده) (الاسراء (۱۷): ۳۹) همان‌طور که حکمت کوثر است، به گواهی سوره الكوثر قرآن یا حضرت زهرا(س) (بنا به برخی تفاسیر) نیز کوثر(خیر کثیر) است:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثِرَ (ما تو را کوثر - خیر بسیار - دادیم) (الکوثر (۱۰۸): ۱)

حضرت باری خود معلم کتاب و حکمت است، همچنان که خطاب به حضرت مسیح(ع) می‌فرماید: وَ إِذْ عَلَّمْتِكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (که تو را کتاب و حکمت - اندیشه و گفتار و کردار درست - و تورات و انجیل آموختم) (المائدة (۵): ۱۱۰؛ آل عمران (۳): ۴۸) پیامبر(ص) نیز، هم معلم کتاب است هم معلم حکمت:

و يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (و آنان را کتاب و حکمت می‌آموزد همچنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌سازد و شما را کتاب و حکمت - گفتار و کردار درست - می‌آموزد و آنچه نمی‌دانستید به شما می‌آموزد) (البقره (۲): ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران (۳): ۱۶۴؛ الجمعة (۶۲):)

قرین قرار گرفتن حکمت و کتاب به معنی آن است قرآن با حکمت سنخیت تمام دارد و نمی‌تواند ناحکیمانه باشد.

سه: روش ابلاغ رسالت نیز حکیمانه است، رسول ختمی مأمور است به اتکای حکمت، و به طرز جدال احسن، خلق را به راه خدا فرا بخواند.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ((مردم را) با حکمت - گفتار درست و استوار - و پندنیکو به راه پروردگارت بخوان، و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله و گفت و گو کن) (النحل (۱۶): ۱۲۵)

چهار: در پاره‌ای از آیات، با صراحت تمام قرآن و اجزای آن، موصوف به حکمت شده است: الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (الف، لام، را. این آیات کتاب حکیم - درست و استوار و حکمت‌آمیز - است) (یونس (۱۰): ۱؛ لقمان (۳۱): ۲) (این است آیت‌های کتاب حکمت‌آمیز - درست و استوار) وَ ذَلِكَ تَنْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (این که بر تو می‌خوانیمش - داستان زکریا و یحیی و مریم و عیسی - از آیات - سخنان خداوند و نشانه‌های راستی و درستی رسالت تو - و یاد و پند -

یعنی قرآن - با حکمت است) (آل عمران (۳): ۵۸)
 الرِّيبَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَضَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (الف، لام، را. این) کتابی است که آیت‌های آن
 از نزد دانایی با حکمت و آگاه استوار و پایدار گشته - که به کتابی دیگر منسوخ نشود - و آنگاه به
 تفضیل بیان شده است) (هود (۱۱): ۱)

پنج: در آیات بسیاری، غایت نزول کتاب، انگیزش مردم به تدبیر و تذکر و تعقل انگاشته شده:
 وَكِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ((این قرآن) کتابی است فرخنده و
 بابرکت که آن را به سوی توفرو فرستادیم تا در آن بیندیشید و تا خردمندان پند گیرند)
 (ص (۳۸): ۲۹)

هذا بِلَاغٍ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (این قرآن) پیامی رسا و
 بسنده برای مردم است (تا بدان پند داده شوند) و تا بدان بیم کرده شوند و تا بدانند که او خدای
 یگانه است و تا خردمندان اندیشه کنند و پند گیرند) (ابراهیم (۱۴): ۵۲)
 كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (خدا آیات خود را اینچنین برای شما روشن می‌کند
 شاید خرد را کار بندید) (بقره (۲): ۲۴۲)
 إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (همانا ما آن را قرآنی به زبان تازی فرو فرستادیم تا مگر شما به
 خرد دریابید) (یوسف (۱۲): ۲)
 أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دلها(شان) قفلهاست)
 (محمد (۴۷): ۲۴)

آیا آن چه مایه تدبیر و تعقل است می‌تواند خود حکیمانه نباشد؟ سخن خردمندان قطعاً
 موجب تدبیر و تعقل است و بلکه تنها حکمت است که موجب تذکر آدمی است.

شش: از نظر قرآن ترک خرد، منشأ کفر و ضلالت است:

أَفُلْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (أف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید؛ آیا خرد را
 کار نمی‌بندید؟) (الأنبياء (۲۱): ۶۷)

گاه قرآن ترک نقل و عقل و به کار نبستن کوش و هوش را توأمأ موجب درافتادن در دوزخ قلمداد
 کرده و از قول دوزخیان فرموده است:

قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (و گویند: اگر ما می‌شنیدیم و خرد را کار
 می‌بستیم در زمره‌ی دوزخیان نبودیم) (الملک (۶۷): ۱۰)

علامه طباطبایی معتقد است افزون بر سیصد آیه قرآنی، متضمن دعوت به تفکر و تعقل

است. (المیزان، ج ۵، ص ۲۵۵)

هفت: قرآن خرد را ملاک انسانیت انسان می‌داند و خردورزی را شرط صحت اطلاق این عنوان می‌انگارد؛ پاره‌ای از آیات به تلخی و تندی کسانی را که نمی‌اندیشند و به حکم خرد بی‌اعتنا نیستند و سرزنش می‌کند و ترک خردورزی را موجب تنزل آدمی از شأن انسانی قلمداد می‌کند:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (همانا بدترین جنبندها آن‌هاست که خداوند، کران و گنگانند - از شنیدن و گفتن حق - که خرد را کار نمی‌بندند) (الانفال (۸): ۲۲)

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ((زیرا) دل‌هایی دارند که به آن (حق را) در نمی‌یابند؛ و چشم‌هایی دارند که به آن (حق را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که به آن (حق را) نمی‌شنوند) (الاعراف (۷): ۱۷۹)

آنان که از آگاهی‌های به دست آمده از مجاری و ابزارهای معرفت سر می‌پیچند از چارپایان که (هر چند از منبع معرفتی خرد بی‌بهره‌اند اما) از داده‌های حواس که تنها ابزار آگاهی آنهاست هرگز سرباز نمی‌زنند، پست‌تر و گمگشته‌ترند.

هشت: قرآن جهان‌بینی را به خردورزی پیوند می‌زند و بدین‌رو دسته‌ای از آیات، آدمیان را به تفکر و کاربست خرد برای درک پیچیدگی‌های آفرینش فرامی‌خواند:

وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (او است که زنده کند و بمیراند، و او راست - به فرمان اوست - آمد و شد شب و روز؛ آیا خرد را کار نمی‌بندید؟! (مؤمنون (۲۳): ۸۰)

پاره‌ای دیگر از آیات، نظم حکمت نمون حاکم بر جهان را مایه‌ی تعقل اصحاب حکمت و

موجب تدبیر ارباب معرفت انگاشته است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، سُبْحَانَكَ قَبِينَا عَذَابِ النَّارِ (همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز خردمندان را نشانه‌هاست) (آل‌عمران (۳): ۱۹۰ - ۱۹۱)

همچنین بقره (۲): ۷۳ و ۱۶۴ و ۲۴۲: آل‌عمران (۳): ۱۱۸، حدید (۵۷): ۱۷؛ نحل (۱۶): ۱۲ و ۶۸؛ روم (۳۰): ۲۴؛ جاثیه (۴۵): ۵؛ زمر (۳۹): ۲۱ و آیات فراوان دیگر.

نه: انسان‌شناسی قرآنی نیز همچون جهان‌بینی آن عقلانی است و از نظر قرآن، حقیقت انسان را به تعقل می‌توان درک کرد و هستی شگفت و شگرف آدمی و سیر تکاملی حیات او مایه و موجب تأمل و تعقل است:

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلَّغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا

شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلِ وَ لَتَبْلُغُوا أَجْلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (اوست آن (خدای) که شما را از خاک آفرید، پس از آن از نطفه و سپس از خود بسته، آنگاه شما را کودکی خُرد (از رَحِمِ مادر) بیرون آورد، سپس (امکان داد) تا به جوانی و نیرومندی خود برسید و سپس تا (هنگامی که) پیر شوید. و از شما کسانی از پیش - پیش از نیرومندی و پیری - جانشان گرفته شود و (امکان داد) تا به سرآمدی معین - هنگام مرگ - برسید و باشد که خرد را کار بندید) (غافر (۴۰): ۶۷ همچنین طارق (۸۶): ۵ - ۷، یس (۳۶): ۶۸ و روم (۳۰): ۸)

۱۱۳

قیس

نباهای راهشای فهم قرآن (۳)

ده: نگاه قرآن به تاریخ و تطور آن خردمندان و اندیشه برانگیز است، حرکت تاریخ را قانونمند و مبتنی بر یک سلسله سنت‌های مشخص می‌داند از این‌رو انسانها را به تعقل در وقایع و مقاطع برای کشف تاریخ و عبرت‌آموزی فرامی‌خواند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَادَارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (پس آیا (این کافران قوم تو) در زمین نگشته‌اند تا بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بودند؟! و همانا سرای بازپسین برای پرهیزگاران بهتر است؛ آیا خرد را کار نمی‌بندید؟! (یوسف (۱۲): ۱۰۹ همچنین یوسف (۱۲): ۱۱۱؛ حج (۲۲): ۴۶؛ نحل (۱۶): ۳۶؛ نمل (۲۷): ۶۹؛ فاطر (۳۵): ۴۴؛ غافر (۴۰): ۲۱؛ محمد (۴۷): ۱۰۴؛ آل‌عمران (۳): ۳۷؛ انعام (۶): ۱۱۱)

یازده: برخی آیات تلویحاً پاره‌ای از تحلیل‌های فلسفی را بازگو می‌کند و مانند این که می‌فرماید فعل آدمی مستند به خود اوست: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** (اگر نیکی کنید نیکی به خود کرده‌اید و اگر بد کنید باز به خود کرده‌اید) (الاسراء (۱۷): ۵)

و مانند این اصل که تحول مثبت و منفی انفسی علت تحول آفاقی حیات آدمیان است:
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (همانا خداوند آنچه را گروهی دارند (از نعمتها)، دگرگون نمی‌کند تا آنگاه که آنچه‌را در خودشان است - یعنی صفات و اعمال خود را - دگرگون کنند) (رعد (۱۳): ۱۱)

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ (و اگر مردم آبادیها ایمان آورده و پرهیزگاری کرده‌بودند هر آینه برکتها - نیکیها و نعمتها - از آسمان و زمین بر آنان می‌گشادیم) (الاعراف (۷): ۹۶)

همچنین این اصل که تباهی زیست بوم بشری حاصل رفتار تبهارانه‌ی آدمی است:
... كَفَرُوا بِاللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ... (كفر ورزیدند به آیات الهی پس کیفر کردشان به خاطر گناهان آنان) (الانفال (۸): ۵۱)

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (تباهی در خشکی و دریا به سبب آنچه دستهای مردم کرده پدید آمد) (روم (۳۰): ۴۱)

کما این که اسراف و اتراف طبقات مرفه و فاسق را علت سقوط تمدنها می‌انگارد:
وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (الاسراء (۱۷): ۱۶)

این دسته از آیات، آشکارا به اصل علیت و نیز اختیار انسان اذعان دارد که از اصیل‌ترین اصول فلسفه است.

دوازده: قرآن گاه به باز گفت فلسفه شریعت پرداخته، علل الشرایع را طرح و توضیح می‌دهد و با تبیین غایات و فوائد احکام و آموزه‌های دینی مکلفین را به التزام بدانها ترغیب می‌کند:
وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاتٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (و برای شما، ای خردمندان، در قصاص، زندگانی است شاید پروا کنید) (البقره (۲): ۱۷۹)

أَتَمَّا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ (همانا شیطان می‌خواهد در می و قمار میان شما دشمنی و کینه بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد. پس آیا باز می‌ایستید؟!)
(المائده (۵): ۹۱)

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (نماز از زشتکاری و ناشایست بازمی‌دارد) (عنکبوت (۲۹): ۴۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما روزه نوشته - مقرر واجب - شده چنانکه بر آنان که پیش از شما بودند نوشته شده است، باشد که پرهیزگار شوید) (البقره (۲): ۱۸۳)

سبزه: قرآن برای اثبات مدعیات خود، بارها به اقامه برهان عقلی پرداخته است و بدین‌سان ضمن تصریح بر حجیت روش‌شناسی عقلانی بر عقلانیت آموزه‌های خود نیز انگشت تأکید نهاده است،

در آیات بسیاری با اشاره به نیازمندی آسمانها و زمین به خالق و با پیش‌فرض ضرورت علیت، از راه و خالقیت و فاطریت حق تعالی برای اثبات وجود حق استدلال شده است.

همچنین در ضمن برخی آیات به اقامه برهان خلف برای اثبات وحدت خالق و رب می‌پردازد، مانند:
لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (اگر در آن دو - آسمان و زمین - خدایانی جز خدای یکتا می‌بود هر آینه هر دو تباه می‌شدند. پس پاک و منزّه است خدای، پروردگار عرش، از وصفی که می‌کنند) (الانبیاء (۲۱): ۲۲)

... ماتری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتِ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (در آفرینش خدای رحمان هیچ تفاوت - اختلاف و خلل و بی‌نظمی - نمی‌بینی؛ پس دیگر بار دیده را بگردان و بنگر، آیا هیچ شکافی - خلل و نقصی - می‌بینی؟ پس بار دیگر نیز دیده بگردان و بنگر تا دیده‌ات خوار و فرومانده به سویت بازگردد - بی‌آنکه عیب و نقصی در آسمانها بیابد) (الملک (۶۷): ۳ - ۴)

اگر خدایان دیگری جز خدا می‌بود آسمان و زمین تباہ می‌شد،
اما در جهان خطا و خللی به چشم نمی‌خورد (تالی باطل است)
پس اله جهان شریک ندارد (پس مقدم نیز باطل است)

نیز در آیه‌ی از طریق اقامه برهان تمانع به اثبات توحید در خلقت و ربوبیت دست یازیده است:
... وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ (و با او هیچ خدایی نیست،
که (اگر با او خدای دیگری بود) آنگاه هر خدایی آنچه آفریده بود می‌برد - ویژه خود می‌کرد - و
البته برخی شان بر برخی دیگر برتری می‌جستند - و غالب می‌شدند - پاک و منزّه است خدای یکتا
از آنچه وصف می‌کنند) (المؤمنون (۲۳): ۹۱)

صدرالمتلهین (ره) با اشاره به آیه‌ی فوق از طریق تلازم تعدد اله با تعدد عوالم جسمانی
بر توحید اله استدلال کرده‌است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ج ۶، ص ۹۹) تمسک به برهان
تمانع به زبان ساده‌تر و در قالب مثال در سوره‌ی زمر نیز تکرار شده است.
ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ (خداوند مثلی زد: مردی که چند خواجه بدخو و ناسازگار در او شریک باشند، و مردی
که از آن یک مرد باشد - این مثل مشرک و موحد است - آیا این دو در مثل با هم برابرند؟
سپاس و ستایش خدای راست، بلکه بیشترشان نمی‌دانند) (الزمر (۳۹): ۲۹)

برای اثبات و حیانت قرآن نیز در آیه‌ی ۸۲ سوره النساء، چنین استدلال شده است:
أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ فَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا؛ (آیا در (آیات) قرآن
نمی‌اندیشند؟ و اگر از نزد غیر خدا می‌بود در آن ناسازگاری و ناهمگونی بسیار می‌یافتند)

با ضمیمه‌ی جزء مقدر قیاس (یعنی: لا اختلاف فيه) نتیجه می‌شود: فليس القرآن من عند غير الله.
از آیات تحدی نیز می‌توان برهان عقلی برای احراز و حیانت و اعجاز نمونی وحی نامه‌ی
الهی، اصطیاد کرد.

چهارده: قرآن از مخالفان و منکران، برهان مطالبه می‌کند و سراسر کتاب الهی آکنده از
محاچه با کافران و منکران است:

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ (آیا به جای او خدایانی گرفته‌اند؟! بگو: حجتهای خویش را بیاورند) (الانبیاء (۲۱): ۲۴)

ءَالِهَةٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (آیا با خدای یکتا خدایی هست؟ بگو: حجّت خود را بیاورید اگر راستگویید) (النمل (۲۷): ۶۴)

و گاه تصریح می‌کند که شرک فاقد برهان است:

مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ تَرْجَمَهُ: (هر آنکه جز خدا، الهی دیگر را می‌خواند برهان و حجّت برای دعوت و دعای خود نداشت) (المؤمنون (۲۳): ۱۱۷)

ج. برآیند و برونداد نهاد

اصول و مبانی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و قرآن‌شناختی زیر، از جمله دست‌آوردهای نهاد حکیمانگی است:

۱. انسجام درونی قرآن: منظور از انسجام درونی، مکتب‌واره بودن تعالیم آن و ترابط و تدارک دوسویه‌ی اجزای مفهومی قرآن است، زیرا عدم سازگاری محتوا با عقلانی بودن آن سازگار نیست، قرآن نیز بر سازواری معانی و مدعیات خود تأکید می‌ورزد، بدان جهت که از سوی حق حکیم فرود آمده است. عدم تلائم سخن، قبیح و خلاف حکمت است.
لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (آیا در (آیات) قرآن نمی‌اندیشند؟ و اگر از نزد غیر خدا می‌بود در آن‌سازگاری و ناهمگونی بسیار می‌یافتند) (النساء (۴): ۸۲) از همین روست که هنگام تفسیر، باید به نحو مجموعی به قرآن نگریسته شود، تا با ارجاع متشابه آن به محکم، و عام و مطلق آن به خاص و مقید، منسوخ آن به ناسخ، و مجمل آن به مبین آن، مرادات الهی درست درک گردد.

... إِنَّ الْقُرْآنَ لِيُصَدِّقَ بَعْضُهُ بَعْضًا وَيُنْطِقَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيُشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ. (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۹۲)

۲. سامانندی برونی: مراد از آن پیروی از شیوه‌های متعارف تنسیق و بازآرایی متون مکتوب نیست که بشری و متطور است، متن قرآن را نظم و نسقی باید هر چند - بلکه و به حتم - ویژه و نظیرناپذیر و همواره بدیع.

سازواری درونی و سامانندی برونی، هر دو از جلوه‌های اعجازی وحی‌نامه‌ی الهی به

^۱ رسول اکرم (ص) - کنز‌الاعمال، ج ۱، ص ۶۱۹، ح ۲۸۶۱.

شمار می‌رود که در مجال مناسب به‌طرح و شرح آن خواهیم پرداخت.

۳. برآمد و برآیند دیگر حکیمانگی، کمال و تمامیت کتاب است، زیرا ناقص و ناتمام بودن سند نبوت خاتم، خلاف حکمت و معدلت و مباین لطف و رحمت رحمانی است. قرآن خود فرموده است:

وَنَزَّلْنَا الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (و ما این کتاب را که بیانی رسا برای هر چیزی و راهنما و بخشایش و مژده برای مسلمانان است بر تو فرفرستادیم) (النحل: ۱۶):
(۸۹) برخی به آیه زیر نیز برای جامعیت و شمول تمسک کرده‌اند:

مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (ما هیچ چیزی را در کتاب - قرآن یا لوح محفوظ - فروگذار نکرده‌ایم) (الأنعام: ۶): (۳۸)

۴. غایت‌مندی ثمر دیگر حکیمانه بودن است، کار بی‌غایت، به غایت خلاف حکمت و عقلانیت است، البته غایت‌مندی اعم از هدایت مآلی است، هم از این روست که از هدایت مآلی به مثابه نهادی مستقل بحث کردیم.

۵. خردپذیری آموزه‌ها و تلائم وحی با عقل نیز از دست‌آوردهای حکیمانه انگاشتن وحی‌نامه‌ی احدی است، چه آن‌که خردمندانه انگاری با خردناپذیرپنداری متناقض است.

۶. جواز و امکان بلکه لزوم کاربرد عقل در تفسیر نیز حاصل دیگر نهاد حکیمانگی است، زیرا سخن خردمندانه را جز به عقل نتوان فهمید و سنجید، پس اصول و قواعد عقلی باید چونان مدرک و ملاک (به تعبیر برخی بزرگان همچون مفتاح، مصباح، معیار) به استخدام فهم پیام و کلام الهی درآید.

۷. حجیت ظواهر متن نیز می‌تواند از این نهاد استنتاج شود، زیرا شارع مقدس رییس العقلا و سرآمد خردمندان است پس با مخاطب خود به سبک و سیاق عقلا سخن می‌گوید و آنچه با بهره‌گیری از شیوه‌ی عقلی و به مدد قواعد عقلایی، از قرآن فراچنگ افتد حجت است زیرا ما با متکلم حکیمی مواجه هستیم که درصدد بازگفت مراد خویش بوده است، اغواء و اغراء نیز خلاف حکمت است.

۸. معرفت‌زایی معارف قرآنی، برآمد و نتیجه‌ی دیگر حکیمانگی کلام الهی است، از این رو هر که عقل را معرفت بخش می‌انگارد و لاجرم معارف عقلانی را معرفت آفرین می‌داند، باید قرآن را معرفت‌بخش بداند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، علی بن ابی طالب (ع)، [گردآورنده الشریف ابوالحسن محمد الرضی]،
تعلیق صبحی صالح، قم: انوار الهدی، ۱۴۲۱ ق.
۱. (ابن اثیر جزری) ابوالسعادات المبارک بن محمد الجزری، *النهاية في غريب الحديث والاثر*، تهران: المكتبة الاسلامية، ۱۹۶۳ م.
 ۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الاشارات والتنبيهات*، مع شرح نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی و شرح الشرح قطب الدین محمد بن ابی جعفر الرازی، قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
 ۳. ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر: مطبعة المصطفى و اولاده، ۱۳۸۹ ق.
 ۴. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
 ۵. ابوجعفر محمد بن حسن الطوسی، *تهذیب الاحکام*، تصحیح و تعلیق سیدحسن موسوی خراسان، بیروت: دار صعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق.
 ۶. ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی؛ *تحف العقول*، تصحیح علی اکبر غفاری؛ ترجمه بهزاد جعفری. تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۷ ش.
 ۷. جارالله محمد بن عمر زمخشری، *اساس البلاغه*، تحقیق عبدالرحیم محمود، قم:

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۸. جوادی آملی، عبدالله، ریحی مختوم شرح حکمت متعالیه [صدرالدین شیرازی]؛ تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۴۱۷ ق.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تصحیح و تحقیق عبدالرحیم ربانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. الخلیل بن احمد الفراهیدی: کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی؛ تصحیح اسعد طیب، تهران: انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ق.
۱۱. الخوری الشرتونی، سعید، اقرب الموارد، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. سهروردی، شهاب الدین یحیی، المطارحات [مجموعه مصنفات شیخ اشراق جلد اول]؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲ ش.
۱۳. السیدهاشم البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ق.
۱۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، قم: مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸ ش.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۷ ش.
۱۶. محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی [مقدمه]، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ ق.
۱۷. محمد بن حسن طوسی (شیخ صدوق)، الامالی، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ ق.
۱۸. محمد بن حسین بن بابویه القمی، عیون اخبار الرضا، قم: کتابفروشی طوس، ۱۳۶۳ ش.
۱۹. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار الجامعة للدرر اخبار الائمة الاطهار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.